گفت‌وگو با مریم پالیزبان درباره فیلم «لانتوری»

زن علیه خشونت

فرانک آرتا

لانتوری، تازه‌ترین اثر رضا درمیشیان، مدتی قبل اکرانش را آغاز کرد و با اقبال زیادی از سوی مخاطبانش روبه‌رو شد. مریم پالیزبان ایفاگر یکی از نقش‌های اصلی این فیلم سینمایی است. با پالیزبان درباره نگاهش به مضمون این فیلم و تازه‌ترین تجربه بازیگری‌اش صحبت کردیم.

چرا مدت‌ها بعد از فیلم «نفس عمیق» از سینمای ایران دور شدید؟ درصورتی‌که این فیلم می‌توانست شروع خوبی برای تداوم حضورتان در سینما باشد. علت این تأخیر چه بود؟ در این مدت چه می‌کردید؟

درباره «نفس عمیق» باید بگویم من دانشجوی سال دوم رشته هنرهای نمایشی در دانشکده هنرهای زیبا بودم و گرایشی که انتخاب کردم نمایش عروسکی بود و همان سال و سال بعد اولین تجربه‌های نویسندگی و کارگردانی‌ام را در فضای جشنواره دانشجویی و جشنواره تجربه انجام دادم و مسیرم به سمت دیگری رفت. در آن واحد در موسیقی سنتی ایرانی هم نه به طور خیلی جدی اما در کنار کارهایم مشغول یادگیری آواز بودم. به دلایل خصوصی بعد از اینکه پایان‌نامه لیسانسم را ارائه کردم از ایران رفتم و این دلایل مرتبط با زندگی شخصی من است. بعد از «نفس عمیق» پیشنهادهای خیلی زیادی شد اما ترجیح می‌دادم قبول نکنم چون به‌شدت تکراری بودند یا احساس می‌کردم من را وارد بخشی از سینمای ایران یا فضای کار هنری می‌کنند که تلاش می‌کنم به آن خیلی نزدیک نشوم. چون خاستگاه شخصی من نبود. بعد از اینکه به برلین آمدم، برای آشنایی بیشتر با فرهنگ و فضای کاری وارد دانشگاه شدم و تز دکترایم را شروع کردم که دو سال پیش تمام شد. اما اتفاق خیلی خوبی برایم افتاد و آن این بود که رشته تئاتری که با عنوان مطالعات تئاتری Theaterwissenschaft در دانشگاه فرای برلین انتخاب کردم، از ابتدا زیرمجموعه فلسفه و علوم انسانی تعریف شده بود و حتی مدرک دکترایی که دریافت کردم، مدرک دکترای فلسفه بود و این از طرفی شاید همیشه دغدغه اصلی من بود و از طرفی دیگر زبان و زبان فلسفی به‌عنوان بخش مهمی از کار درگیری اصلی من شد. درنتیجه وقتی وارد کار پژوهشی شدم و با پرفسورهایم درباره تزهای اصلی کارم صحبت می‌کردم به شدت درگیر زبان نگارش متن‌هایی که قرار بود نوشته شود، می‌شدم. در ابتدا تصمیم داشتم کار را به زبان فارسی بنویسم و در این فاصله به دلیل اینکه حجم مطالبی که در حوزه فلسفه و علوم انسانی می‌خواندم به زبان آلمانی بود، متوجه شدم باید به زبان آلمانی بنویسم، حتی اگر صد بار نیاز به ویرایش داشته باشد. این اتفاق افتاد، هرچند خیلی سخت بود. اما از این بابت خیلی خوشحالم. چون باعث شد احساس کنم به طور جدی وارد فضای علمی و پژوهشی در آلمان شده‌ام و به‌عنوان پژوهشگر میهمان به من نگاه نمی‌شود. اما در محیط کاری‌ام مرکز فرهنگ و ادبیات برلین که سه سال در آنجا مشغول بودم، تنها کسی بودم که ملیت آلمانی نداشت. درهرصورت فضای کار و زبان فلسفه و علوم انسانی بسیار سنگین است و برای کسانی که آلمانی زبان مادری آنها نیست، سخت‌تر می‌شود. اما من درعین‌حال از این سختی لذت می‌برم.

در همین سال‌ها به دلیل موضوع تزم که یکی از عناصر اصلی‌اش تعزیه است برای ساخت مجموعه‌ای مفصل درباره تعزیه که شامل تعزیه‌های کلاک کرج و اطراف اصفهان هست، به ایران آمدم و مجموعه عظیمی از مستندها درباره تعزیه تهیه کردم که درحال‌حاضر در آرشیو مرکز فرهنگ و ادبیات برلین نگهداری می‌شود البته بیشتر ماهیت آموزشی دارند برای کسانی که آیین و نمایش-آیین را تحلیل می‌کنند. اما این مستند دری شد برای اینکه با محمد شیروانی آشنا شوم که سال‌ها بود کارهایش را دنبال می‌کردم و سال بعد پروژه «لرزاننده چربی» پیش آمد و بخشی از آن شدم. کارهای دیگری هم مثل چاپ کتاب شعرم در ایران دو، سه سال قبل اتفاق افتاد و اینها همه برایم پل‌هایی هستند تا این ارتباط را زنده و پوینده نگه دارم و همچنان احساس در خانه‌بودن را برای خودم حفظ کنم.

می‌دانم در فاصله بین بازی در «نفس عمیق» و «لانتوری» در فیلم «لرزاننده چربی» بازی کردید. اما این فیلم فرصت نمایش پیدا نکرد. حالا حسن فیلم محمد شیروانی چه بود؟

محمد شیروانی و سینمایش برای من آن‌چیزی بود که به‌شدت علاقه داشتم در سینما تجربه‌اش کنم و با وجود اینکه تجربه بسیار سختی بود از نتیجه‌اش بسیار راضی هستم. متأسفم فیلم در ایران نمایش عمومی نداشته اما در جشنواره‌های خارجی و در برخورد با تماشاچیانی که خارج از ایران هستند، شاهد عکس‌العمل‌های خوبی بودیم. فیلم به‌گونه‌ای نیست که بتوان از کنارش به‌سادگی گذشت و حسن‌های زیادی دارد. هر تجربه آوانگاردی و هر تجربه‌ای در کار هنری به‌عنوان ارکان هنر به حساب می‌آید و ستون تولید فرهنگ است. به بخشی که به دنبال تکرار خودش است و به کالایی تبدیل می‌شود که خودش را مدام بازتولید می‌کند، به دیده فرهنگی نگاه نمی‌کنم اما اجازه دهید این نظر را داشته باشم که کلیت این نوع فیلم‌سازی را حسن و وجودش را برای فضای هنری در هر کشوری غنیمت می‌دانم.

رضا درمیشیان را چگونه شناختید؟ چرا در فیلم اخیرش بازی کردید؟

با رضا درمیشیان در جشنواره برلین وقتی که برای نمایش فیلم «من عصبانی نیستم» آمده بود آشنا شدم. پس از آن با فاصله شاید یک‌سال، فیلم‌نامه «لانتوری» را برای من فرستاد و سؤال کرد چرا بازی نمی‌کنی و من با کمال میل فیلم‌نامه را خواندم و از اینکه کسی، که برای فیلم قبلی‌اش این‌همه مشکل پیش آمده، سرخورده نشده و به سراغ موضوعی این‌چنین حساس رفته، بسیار خوشحال شدم و تحسینش می‌کنم. شاید دلیل مهم دیگر برای من هم‌نسل‌بودن ما بود. لانتوری فیلم‌نامه‌ای بود که در آن از ابتدا نام مریم وجود داشت و خیلی لازم نبود فکر کنم کدام نقش برای من در نظر گرفته شده است. (می‌خندد) با وجود اینکه مطمئن بودم بسیار آسیب خواهم دید اما با همه وجود کار کردم و از نتیجه کار راضی هستم.

تحلیل‌تان از فیلم‌نامه چه بود؟

برای من ستون مهم و آنچه در لانتوری مرکزیت دارد، مختصات قربانی‌شدن است. مهم‌ترین چیزی که مریم فرنامی را از دیگر قربانیان اسیدپاشی کاملا جدا می‌کند، حرفه اوست و این نکته کلیدی که این زن بخش زیادی از انرژی و توانش را گذاشته و در جامعه علیه خشونت کار می‌کند و فقط به نوشتن اکتفا نمی‌کند و به سمت آدم‌هایی می‌رود که می‌داند به هزار و یک دلیل خیلی سخت این زن را در محیطشان راه می‌دهند و حرف‌های او را به دلیل ظاهر و طبقه اجتماعی‌اش باور ندارند. زنی است که به‌سختی تلاش می‌کند تا به موفقیت کاری برسد و تا حدی همه تمرکزش بر کارش است و با اتفاقی که برایش می‌افتد تمام اعتقاد و توان فکری‌اش مختل می‌شود و در موقعیتی قرار می‌گیرد که قبلا سعی می‌کرده دیگرانی را که در همان موقعیت بوده‌اند، به سمت دیگری هدایت کند؛ سمتی که از نظر منطقی و اصولی آن را درک کرده است اما حالا که خودش دچار شده به شدت احساسی به آن نگاه می‌کند. دچار سؤالی بنیادین می‌شود؛ سؤالی عمیق و فلسفی که از تغییر موقعیت این زن از موقعیت شاهد فاجعه‌بودن به قربانی فاجعه‌بودن، به وجود آمده. مریم فرنامی و موقعیت خطیر او، ترکیب هم‌زمان شاهد و قربانی‌بودن است. مریم فرنامی تا زمانی که در موقعیت قربانی قرار دارد توان تحلیل درست و تفکر منطقی از او گرفته می‌شود. در صحنه‌ای که مریم هنگام قصاص فریاد می‌زند و چهره‌ای را از خود بروز می‌دهد که تا آن زمان برای شخص خودش ناآشناست، به نظرم، با خودی از خودش روبه‌رو می‌شود که از آن نفرت دارد و می‌ترسد و این روبه‌روشدن با خود باعث می‌شود دوباره به موقعیت شاهد قربانی برگردد. آن فریاد و ازدست‌دادن کنترل فیزیکی و روانی باعث می‌شود به موقعیت دومی برسد و از موقعیت قربانی نجات پیدا کند.

مسئله اسیدپاشی و بعد هم بخشش آن، یکی از مشکلات جامعه امروزی ماست. به‌طورکلی برای قرارگرفتن در این فضا چگونه خود را متقاعد کردید؟

مسئله یا جنایتی مثل اسیدپاشی چیزی نیست که بشود در خبرها از کنارش گذشت. متأسفانه معضلی نیست که فقط محدود به یک منطقه جغرافیایی باشد. چند وقت قبل در آلمان هم درباره جلسه دادگاهی شنیدم که مردی را محاکمه کرده بودند و فکر می‌کنم از نظر مالی هزینه خیلی زیادی را باید بابت اسیدپاشی پرداخت می‌کرد. اصولا وقتی جرم و جنایت و به شکلی کلی‌تر، اعمال خشونت‌ها در ملأعام انجام می‌شود، همیشه اتفاقی اجرائی (نمایشی) به وقوع می‌پیوندد البته منظور از کلمه نمایشی اینجا «ساختگی» نیست، بلکه منظور کلمه اجراست، مثلا وقتی کسی کشته و جنازه پیدا شود وارد پروسه نمایشی می‌شویم یعنی قاتل یا مجرم حرکتی را اجرا کرده تا از طرف شاهدان دیده شود. در اسیدپاشی این مسئله خیلی حادتر است چون کسی که جنایت درباره او انجام شده زنده است و دائما دیده می‌شود، جنازه‌ای نیست که بتوانند دفن کنند و ماهیت بیرونی آن را مخفی و از دید شاهدان فاجعه پنهانش کنند. یک موجود زنده است درعین‌حال اتفاقی که افتاده آن‌قدر وحشتناک است که انگار انسان‌ها با چشمان بسته با این اتفاق روبه‌رو می‌شوند و توان روبه‌روشدن با آن را ندارند. درعین‌حال آنقدر مراحلی که در انجام این جرم رخ داده آگاهانه است که نمی‌توان بخشی از آن را به حادثه یا یک لحظه متصل کرد. جرم و جنایتی برنامه‌ریزی‌شده است و فکر شده‌بودن این اتفاق ابعادش را خیلی وسیع‌تر می‌کند و شوک و حیرتی که در خوانندگان این خبر یا شاهدان چنین اتفاقی ایجاد می‌کند، به‌مراتب شدیدتر از قتلی است که بر اثر حادثه رخ داده یا غیرعمد محسوب می‌شود. از این نظر یکی از ترس‌های هر انسانی در زندگی‌اش، می‌تواند برخورد یا قربانی‌شدن در چنین حادثه‌هایی باشد. به نظرم، حتی یک نوع فوبیا محسوب می‌شود چون موقعیتی است که در آن صورتت را از دست می‌دهی. در زبان آلمانی اصطلاحی است به نام das Gesicht verlie-ren که ازدست‌دادن صورت است، اما معنی این اصطلاح ازدست‌دادن وجهه است؛ ازدست‌دادن چیزی که از طریق آن شناخته می‌شوی. صورت در همه دنیا یک وسیله شناسایی به حساب می‌آید به نظرم، در اسیدپاشی وجهه و بخش عمده‌ای از ماهیت چیزی که وسیله شناسایی یک آدم است که بخش کوچکی از آن صورت است، از شخص گرفته می‌شود. حذف‌کردن، یا تلاش برای حذف‌کردن صورتی انسانی، به‌عنوان معضل انسانی و سازوکار آن به‌عنوان یک سؤال، همیشه برایم مطرح بوده است.

مسئله یا جنایتی مثل اسیدپاشی چیزی نیست که بشود در خبرها از کنارش گذشت. متأسفانه معضلی نیست که فقط محدود به یک منطقه جغرافیایی باشد. چند وقت قبل در آلمان هم درباره جلسه دادگاهی شنیدم که مردی را محاکمه کرده بودند و فکر می‌کنم از نظر مالی هزینه خیلی زیادی را باید بابت اسیدپاشی پرداخت می‌کرد

برای مثال، تصویر مقابل دوربین شما که صورتتان را کرم می‌زنید مثل ترجیع‌بند دائما تکرار می‌شود. با این نگاه، به نظر شما مسئله بخشش چقدر می‌تواند باورپذیر شود؟

ترجیع‌بندی که می‌گویید یکی از معدود لحظاتی است که مریم فرنامی را تنها می‌بینیم و آن لحظه به شکل خیلی مستقیم بر تقابل شخصیتی این زن با خودش و درگیری او با چهره‌اش و آنچه از بیرون به او القا می‌شود، تأکید می‌کند. خیلی ساده است: آرایشی است که به آزار تبدیل می‌شود. یعنی کرم مرطوب‌کننده‌ای است که به یک ماسک تبدیل می‌شود و صورتش را می‌پوشاند و اشک از چشمانش درمی‌آورد. انگار او در خودش به دنبال جوابی می‌گردد و سؤال مهمی دارد. درهرحال بخشیدن یا نبخشیدن سؤال اصلی این زن است. من این را دوست دارم که این سؤال را انگار در خانواده مریم که در فیلم وجود ندارند، مخفی کرده‌ایم و به سمتش نمی‌رویم چون این شخصیتی است که با سؤال‌هایش تعریف می‌شود و مهم‌ترین سؤالش بخشیدن یا نبخشیدن است و انگیزه زندگی‌اش تلاش برای بخشیدن و بخشش‌گرفتن است و حادثه‌ای که برایش رخ می‌دهد، بزرگ‌ترین چالش زندگی اوست.

عکس: نوشین جعفری

شناخت‌تان از حرفه روزنامه‌نگاری را چگونه به دست آوردید و کلا نگاه خودتان به این حرفه چیست؟

درهرحال، هم دوستان زیادی دارم که کار روزنامه‌نگاری را به صورت حرفه‌ای انجام می‌دهند هم در دوران نوجوانی و دانشگاه در نشر «ماه‌ریز» و دوره‌ای در مجله «هفت» کار می‌کردم که هیچ‌کدام کار روزنامه‌نگاری اجتماعی نبوده اما شناختی که بوده به یاری دوستان و با حرف‌زدن و تلاش برای در موقعیت کاری آدم‌های دیگر قرارگرفتن ایجاد شده است. اصولا فکر می‌کنم مهم‌ترین بخش کار بازیگری به قول یکی از تئوریسین‌های معاصر بازیگری (ماکس راینهارت)، تجربه یک زندگی است که زندگی تو نیست و این تجربه به یاری اطلاعات و تخیل ایجاد می‌شود. قطعا همه حرفه‌ها سخت هستند. موردی که به نظرم، در بعضی حرفه‌ها شاید خیلی آزاردهنده باشد، این است که به معنی کلمه تعطیلی ندارند و مرز بین کار و زندگی از بین می‌رود. در بخشی از کار روزنامه‌نگاری هم این اتفاق می‌افتد که کار را سنگین و سخت می‌کند.

برای بازی مقابل نوید محمدزاده چگونه با هم هماهنگ شدید؟

نوید محمدزاده، بازیگری است که در «لرزاننده چربی» محمد شیروانی اولین‌بار با او آشنا شدم و از انرژی، تمرکز و خستگی‌ناپذیری او بسیار لذت بردم. تجربه‌ای شیرین و منحصربه‌فرد بود در کنار نوید محمدزاده و همچنین با بازیگران فوق‌العاده دیگری مانند بهناز جعفری، فاطمه نقوی، ستاره پسیانی، سیاوش چراغی‌پور و البته باران کوثری در پلان کوتاهی که در بیمارستان با هم بودیم... از این تجربه مشترک در کنار تک‌تکشان بسیار خوشحالم. درهرحال، رنگ‌ها و طیف آدم‌های مختلف یکی از عناصر مهم این فیلم است و این حجم زیاد بازیگر و قصه که هم‌زمان در فیلم به آن پرداخته شده را یکی از مشخصه‌های این فیلم می‌دانم.

از نظر شما، لانتوری چگونه فیلمی است؟

به نظر، هم انصاف و هم درست نیست به‌عنوان بازیگر این فیلم درباره فیلم در شرایط حال صحبت کنم کمااینکه هنوز به شکل مخاطب فیلم را نمی‌بینم و با هر پلانی که می‌بینم به پروسه تولید و زحمتی که برای کار کشیده شده، فکر می‌کنم. تا زمانی که این خاطره تا این حد زنده است دور از انصاف است که درباره لانتوری نظر دهم.

چیزی که حس می‌کنم و بسیار بابتش خوشحالم این است که «لانتوری» فیلمی خنثی نیست از این جهت که تماشاچی را به‌شدت تحت‌تاثیر قرا می‌دهد و برایم این مسئله خیلی مهم است. اینکه تماشاچی با تاثیری که می‌گیرد بازتاب مثبت یا منفی از دید خودش بروز می‌دهد را فقط یک عکس‌العمل می‌دانم. برای من کلماتی که خیلی از سلیقه آدم‌ها و انعکاس ناخودآگاهشان ناشی می‌شود، مفهومی ندارد. بیشترین چیزی که برای من مهم است این است که چنین موضوعی و دیدن این فیلم بینندگانش را راحت نمی‌گذارد و آنها را وادار به عکس‌العمل می‌کند. در مقام کسی که در بخشی از این کار بوده درست و باورپذیر و پذیرفتنی نیست که چیزی به آن اضافه کنم. فقط می‌توانم بگویم فیلم سنگینی است و با جسارت زیاد به آن فکر و تولید شده و تماشاچی را به جسوربودن و عکس‌العمل‌نشان‌دادن، تشویق می‌کند. اگر کار برای تماشاچی حتی ارزش گفتن کلمه‌ای را نداشته باشد، کار شکست خورده است. ممکن است من نظری درباره فیلمی داشته باشم اما اینکه این نظر آن‌قدر به من فشار وارد کند که برای تولیدکنندگان اثر بنویسم، یعنی میزان انرژی‌ای که از آن کار در من باقی مانده زیاد است و در مواقع مثبت این اتفاق واقعا فوق‌العاده است اما حتی در مواردی که منفی است به نظرم باز هم نوعی تحسین است.

برای ادامه فعالیت چه مسیری را در نظر گرفته‌اید؟

برای من چیزی تغییر نمی‌کند و در روند پروسه کاری‌ام فیلمی است که در کنار «نفس عمیق»، «لرزاننده چربی» و به‌تازگی «پدیده»، جزء تجربه‌های کار سینمایی در زمینه بازیگری سینما برایم خواهد بود. مسئله کار پژوهشی، تحقیقاتی و تدریس در برلین دغدغه اصلی‌ام است و از مهرماه پروژه فوق‌دکترایم را شروع می‌کنم که درباره آیین و فضای تئاتری است اما آنچه مشخص است، این است که به خاطر کارهایی که تابه‌حال انجام داده‌ام و حتی رساله‌ای که نوشته‌ام در محیط‌های پژوهشی و فرهنگی به شکلی سعی کرده‌ام از جانب خودم تثبیت کنم من کسی هستم که به تجربه مستندسازی و درگیرشدن فیزیکی با موضوعات تئوری از دید دیگری نگاه می‌کنم مثلا وقتی از آیین می‌نویسم مهم می‌دانم فیلم مستندی از آن تهیه کنم. می‌توانم بگویم موضوعاتی که کار می‌کنم به شکل‌ها و ابزارهای مختلف درباره‌شان کار خواهم کرد. این کار برنامه اصلی من است و در کنارش کار شعر و ادبیات هم هست که هم‌زمان در برلین و ایران برای چاپ مجموعه دوم شعرم برنامه‌هایی دارم. فکر نمی‌کنم از نظر زمانی این توان را داشته باشم که در پروسه تولید در سینمای ایران هر سال یک فیلم بازی کنم. ترجیح می‌دهم در حوزه نوشتن و کارگردانی این‌طور باشد و اگر پیشنهادی بود که برایم ارزش فاصله‌گرفتن و مرخصی‌گرفتن را داشته باشد، قطعا انجامش خواهم داد.

ادامه از صفحه ۱۰

بوف کور فروردین ۸۶ به صحنه می‌آید

ژاندارک در آتش

در تماشاخانه استاد مشایخی، نمایش ژاندارک در آتش به کارگردانی مهسا گنجی اجرا می‌شود. در خلاصه داستان این نمایش آمده است: ژاندارک زن انقلاب فرانسه است که در لباس مردانه برای دفاع از کشورش به جنگ می‌رود. نداهایی به ژاندارک می‌رسیده که او را از آینده مطلع می‌کند. او این نداها را به گوش مردم می‌رساند، اما همه او را دیوانه و جادوگر خطاب می‌کنند. ژاندارک درنهایت به دار آویخته و در آتش سوزانده می‌شود. این نمایش به نویسندگی محمد رحمانیان، دراماتورژی سیدعلی تدین صدوقی و تهیه‌کنندگی مهسا گنجی اجرا می‌شود.

لوکوموتیوران

تماشاخانه انتظامی خانه هنرمندان ایران دور جدید اجراهای خود را با نمایش «لوکوموتیوران» آغاز می‌کند. «لوکوموتیوران» به کارگردانی مهلا صالحی از ۲۰ شهریور در تماشاخانه استاد انتظامی خانه هنرمندان ایران به صحنه می‌رود. این نمایش‌نامه را که بابک سعیدیان ترجمه کرده، از آثار معروف آثول فوگارد، نویسنده اهل آفریقای جنوبی است. در این نمایش مهدی بجستانی و بابک سعیدیان به ایفای نقش می‌پردازند.

بوف کور

نمایش «بوف کور» به کارگردانی ناصر حسینی‌مهر از فروردین‌ماه ۹۶ در سالن چهارسوی مجموعه تئاتر شهر به صحنه می‌رود. حسینی‌مهر درباره سرانجام وضعیت اجرای عمومی نمایش «بوف کور» به مهر گفت: سرانجام بعد از نشستی که با آقای پیمان شریعتی، رئیس مجموعه تئاتر شهر داشتیم، زمان و مکان اجرای عمومی نمایش «بوف کور» قطعی شد و قرار است در فروردین‌ماه سال ۹۶، این نمایش را در سالن چهارسوی مجموعه تئاتر شهر به صحنه ببریم. وی ادامه داد: ما در دو سال گذشته که یک‌بار تمرین‌های نمایش «بوف کور» را شروع و قطعی کردیم، حدود نیمی از بازیگران گروه را از دست دادیم. حال باید افراد جدیدی را جایگزین کنیم تا از مهرماه تمرینات نمایش را شروع کنیم. این کارگردان شناخته‌شده تئاتر که پیش از این از طریق فراخوان، بازیگران نمایش خود را انتخاب می‌کرد، درباره احتمال انتشار فراخوانی جدید برای انتخاب بازیگران نمایش «بوف کور»، یادآور شد: این بار انتخاب بازیگران را به صورت محدودتر از میان نسل جوان انجام می‌دهم، زیرا انتشار فراخوان و انتخاب بازیگران از این طریق انرژی زیادی می‌طلبد. حسینی‌مهر درباره اقتباس صورت‌گرفته در نگارش نمایش‌نامه «بوف کور»، توضیح داد: نمایش‌نامه حاضر و مجوز گرفته است.

این اثر یک اقتباس از داستان «بوف کور» است که بیشتر به فضاهای کاملا خیال‌گونه یا آبستره داستان می‌پردازد.

سعی شده تا عناصر بصری این اثر برای صحنه جذاب باشد و برای همین تکرار واژه‌به‌واژه داستان هدایت نیست.

در اصل این نمایش‌نامه روایت و اقتباسی آزاد از «بوف کور» و «سه قطره خون» صادق هدایت است. وی اظهار کرد: خوشبختانه در چند سال اخیر، فضای مناسبی برای فعالیت‌های خوبی روی آثار هدایت در حوزه تئاتر و نقدهای ادبی، فراهم شده است و این امر باعث می‌شود دیدگاه‌های تازه‌ای نسبت به ادبیات معاصر ایران به وجود بیاید و باعث می‌شود که ما بدون حاشیه بتوانیم به کار خود بپردازیم. ناصر حسینی‌مهر پیش از این نمایش «مائوزر» اثر هاینر مولر را در بهمن‌ماه سال ۹۳ در سالن چهارسوی مجموعه تئاتر شهر به صحنه برده بود.

دریچه

با نمایشگاه کاریکاتور چهره از آثار وحید شریفی

پای کارتونیست‌ها به خانه هنرمندان باز شد

مهدی تمیزی

خانه هنرمندان ایران میزبان نمایشگاه کاریکاتور چهره، با آثاری از وحید شریفی است. این نمایشگاه که تا دوشنبه (اول شهریور ۹۵)، از ساعت دو بعدازظهر تا ۹ شب برپا بود، ۲۴ مرداد، با حضور کاریکاتوریست‌ها و دوستداران هنر کاریکاتور، در گالری استاد نامی گشایش یافته بود.در این نمایشگاه، کاریکاتور ۳۰ چهره فرهنگی، هنری و سیاسی- از آثار مطبوعاتی وحید شریفی ـ به نمایش درآمد. شریفی تاکنون شش نمایشگاه انفرادی، بیش از ۷۰ نمایشگاه گروهی، چندین داوری و دریافت نشان تقدیر را در سابقه هنری خود دارد و سال‌ها است که به عنوان کاریکاتوریست چهره، در مطبوعات ایران فعالیت می‌کند.خانه هنرمندان ایران که محل حضور هنرمندان و محل بروز آثارشان بوده و هست، متأسفانه به هر سبب- که ریشه‌یابی‌اش در این زمان نمی‌گنجد- تاکنون کمترین رویکرد را به هنر کاریکاتور داشته و از حضور کاریکاتوریست‌ها و بروز آثارشان بهره‌ای نبرده است.به‌هرروی، باید خشنود باشیم که در دوره مدیریت جدید این مرکز هنری، چتر حمایتی خانه هنرمندان ایران برای کاریکاتوریست‌ها در حال بازشدن است و امید است که به‌زودی، محلی برای حضور هنرمندان کاریکاتوریست ایران شود.اکنون به بهانه برپایی نمایشگاه وحید شریفی، چند نفر از هنرمندان کاریکاتوریست، مطالبی نوشته‌اند که ضمن اشاره به آثار این کاریکاتوریست مطبوعاتی، به بررسی هنر کاریکاتور در ایران پرداخته شده است. در ادامه، بخش‌هایی از آن مطالب خواهد آمد.

احمد عربانی (از پیشگامان کاریکاتور ایران) در مطلب آغازین نمایشگاه نوشته است: «اولین‌بار که چشمم به کارهای وحید شریفی افتاد، به طرز عجیبی مرا صدا می‌زد. به این خاطر که خطوط چهره برایم آشنا بود. از نوع خطوطی بود که قبل از تشریف‌فرمایی موجودی به نام کامپیوتر ـ با کنیه دیجیتال ـ کاربرد داشت و چهره‌پردازان هنرمند، در قالب کاریکاتور، به آن سبک، قلم‌زنی می‌کردند؛ از جمله مرحوم دولو، احمد سخاورز، غلامعلی لطیفی و دیگران». عربانی درباره هنر کاریکاتور می‌نویسد: «به کاریکاتور، مانند هنری واقعی در سده‌های اخیر، توجه شده و هنرمندانش سعی دارند واقعیت‌های ملموس و مهم را با زبانی گویا و فاخر به اثبات برسانند. کاریکاتور معاصر، امروز می‌تواند جدا از ارزش‌های مطبوعاتی و ارزش‌های ادبی، شخصیتی جداگانه داشته و از ارزش‌های کاریکاتوری برخوردار باشد. زبان کاریکاتور معاصر، تفسیر واقعیت‌های خشک خبری نیست؛ بلکه در ابعادی انسانی و جهانی گسترش یافته و از مرزها فراتر رفته و اندیشه‌های سیاسی، انسانی و فلسفی خود را به گوش دنیا رسانده است». احمد عربانی در پایان آورده است: «وحید شریفی از جمله هنرمندانی است که بازی روح و روان با تصویر ـ که از اعماق درون به خارج راه پیدا می‌کند ـ جوهر کاریکاتورهای او را می‌سازد».

هادی حیدری نوشته است: «جریان موج نو هنر کاریکاتور که در قرن بیستم رخ داد، حاصل تمام تحولات و فرازونشیب‌هایی است که کاریکاتور چهره در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی تجربه کرده است. هنرمندان این رشته، پس از گذر از دوران رنسانس و بعد از تجربه و شناخت دیدگاه‌ها و سبک‌های تازه هنری، روح جدیدی در کالبد کاریکاتور دمیدند و پایه‌گذار حرکت‌های پویا در این عرصه شدند. دهه ۶۰ میلادی را می‌توان یکی از نقطه‌های عطف در جریان کاریکاتور چهره جهان دانست». این کاریکاتوریست مطبوعاتی در ادامه به کاریکاتور در ایران می‌پردازد و می‌نویسد: «در ایران، هم‌زمان با ورود مجله ملانصرالدین و آشنایی ایرانی‌ها با تصاویر کارتونی که به وسیله دو هنرمند برجسته این نشریه یعنی «روتر» و «شلینگ» خلق می‌شد، کاریکاتورهای چهره نیز وارد ایران شد. این دو هنرمند در آثارشان از چهره‌های رجال عصر قاجار به‌ویژه محمدعلی شاه، بسیار بهره می‌بردند. رویکرد این هنرمندان به کاریکاتور چهره شخصیت‌های شناخته‌شده آن دوره ایران، الگوی مناسبی برای هنرمندان دیگر روزنامه‌ها و مجلات شد». حیدری درباره نسل تازه کاریکاتورنیست‌های چهره می‌نویسد: «در سال‌های گذشته، نسل تازه‌ای از کاریکاتورنیست‌های چهره در مطبوعات و رسانه‌ها ظهور کرده‌اند که با کثرت و کیفیت آثارشان توانسته‌اند مخاطبانی جدی بیابند و ادامه‌دهندگان این رشته هنری در ایران باشند و وحید شریفی یکی از آنان است». هادی حیدری درباره نمایشگاه وحید شریفی می‌نویسد: «او با شناخت مناسب از خصوصیات چهره سوژه‌هایش و با به‌کارگیری مناسب رنگ، شیوه و اسلوب خود را یافته و به‌نوعی سبک و سیاقی منحصر به خود پیدا کرده است. سخت‌کوشی، نقدپذیری و تلاش او برای برطرف‌کردن ضعف‌ها و اصلاح آثارش، او را روزبه‌روز به عنوان چهره‌ای جدی در عرصه کاریکاتور چهره تثبیت کرده است. باید منتظر آثار بهتر و شنیدن بیشتر نام او در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی هنر کاریکاتور باشیم». حسین صافی ابتدا سؤالی را مطرح می‌کند که: «چرا این قدر همه کاریکاتور چهره را دوست دارند و واقعا چه جذابیت جادویی‌ای در این هنر نه‌چندان فخیمه پرطرفدار نهفته است؟»؛ سپس از چند ناهنجاری می‌گوید که: «کاریکاتور هنری است که هنرخواندنش، محل تردید روشن‌مغزان هنر است! مردم عادی هم که فقط به آن می‌خندند و بعضی سیاسیون هم آن را هنر مسخره‌کردن می‌دانند! متأسفانه این نوع نگاه به کاریکاتور، بدون درنظرگرفتن جذابیت واقعی آن، استعدادهای بسیاری را تارانده است». صافی از برخی هنرمندان کاریکاتوریست هم انتقاد می‌کند که: «دوستان هنرمندم نیز، همچنان که هنر، آنها را در خود غرق می‌کند، مانیفست ضدکاریکاتوری اعلام می‌کنند و عطای آن را به لقایش می‌بخشند. کاریکاتور، اغلب محفل‌پرکن چهره‌نگاران می‌شود و اسباب خنده دوستان در کارگاه‌های طراحی آزاد. از آن طرف، در بازار اگر پولی برای آن پرداخت کنند، همگی کاریکاتوریست‌های قهاری خواهند شد و بی‌خیال مانیفست خود و بدون هیچ دانشی، هنرنمایی می‌کنند و ملتی را از کار بی‌رمق خویش مستفیض می‌کنند. اگر هم جشنواره‌ای در آن سوهای دنیا یا همین‌جا با جوایزی درخور باشد، یک‌شبه همه هنرشان را کاریکاتور چهره‌ای می‌کنند تا افتخار راهیابی به جشنواره و احیانا کسب جایزه نصیبشان شود».

این کاریکاتوریست چهره درباره فرازوفرودهای کاریکاتور و کاریکاتوریست‌ها و سپس درباره وحید شریفی می‌نویسد: «این‌گونه است که این هنر با همه طرفدارانش، مهجور مانده و هیچ‌کس آن را جدی نمی‌گیرد؛ نه مخاطب، نه سفارش‌دهنده، نه آرتیست، نه کاریکاتوریست. در این وانفسا، استعدادهای فراوانی داریم که جرقه‌های کارشان چشم‌نواز است؛ ولی بی‌رمق. شاهکار می‌آفرینند؛ ولی به‌سرعت محو می‌شوند. گاهی نقدی بُرنده، حالشان را می‌گیرد و گاه جایزه‌ای بی‌موقع، از خود بی‌خودشان می‌کند. حضورشان در این محدود فضای کاری خیلی سریع رنگ می‌بازد و خاطره می‌شود. امیدمان به آنها نیست. امیدمان به معدود کسانی است که با انگیزه، تلاش فراوان و با پوستی کلفت، دائم تجربه می‌کنند و یاد می‌گیرند و به‌روز می‌شوند و هرگز ناامید نمی‌شوند. وحید شریفی یکی از همین بهترین‌هاست و بی‌اغراق، پیشرفت او در کاریکاتور چهره بی‌همتاست. به کارش ایمان دارد و با عشق کار می‌کند. هنرش را جدی گرفته و مخاطبش را با کارهای خوبش کیفور می‌کند».